

آموزش تشخیص نقش و ترجمه حرف «واو» در متون عربی

مینا جیگاره*

فاطمه اجدادی آرانی**

چکیده

برای هر حرف در زبان مبدأ، چند معادل در زبان مقصد با نقش‌ها و ترجمه‌های متفاوت وجود دارد. از این رو انتخاب معادل برای آن حرف و نقشی که آن حرف، از میان انواع نقش‌هایی که به ذهن خواننده می‌آید، ایفا می‌کند یکی از مشکلاتی است که هنوز آموزان زبان عربی با آن روبه‌رو هستند.

حرف واو از پرکاربردترین و گسترده‌ترین حروف در زبان عربی است. این حرف جزء هم حروف عامل و هم حروف غیر عامل می‌باشد، و هم بر سر فعل و هم بر سر اسم در می‌آید و نقش‌ها و اعراب‌های متفاوتی به کلمه بعد از خود می‌دهد، و معنای جدیدی را در ورای ارتباط بین کلمات مستقل ایجاد می‌کند.

ویژگی واو ایجاد نسبت میان معانی مختلف و ارتباط بین مفاهیمی است که گاه هیچ ارتباطی به یکدیگر ندارند. در ساده‌ترین معنایش حرف واو همان حرف عطف است که بین

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۱۱/۲۹ تاریخ شروع بررسی: ۹۰/۱۲/۱۵ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۱/۴/۱۱

* استادیار دانشگاه الزهراء - تهران

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب - دانشگاه الزهراء

دو حالت قرار می‌گیرد تا آن‌ها را به یک شکل و تحت یک حکم و یک اعراب درآورد. اما از آنجا که این حرف در اشکال و معانی مختلف به کار می‌رود، بر آن شدیم تا در این مقاله انواع و او را بررسی کنیم و سپس به تقسیم‌بندی و آموزش آن بپردازیم. در این پژوهش قرآن مجید را محور اصلی اعراب و عرصه تمرین قرار داده ایم. امیدواریم نتایج این پژوهش بتواند به مؤلفان کتاب‌های درسی قرآن و عربی در دسته‌بندی منظم و منطقی آموزش معانی حرف «واو» و انواع آن، احتراز از به کارگیری نابه‌جای آن و استعمال دقیق آن کمک کند. همچنین در این مقاله معلمان با تفاوت استعمال حروف در متون آموزشی آشنا می‌شوند که به ایشان در آموزش آسان و روان قواعد به دانش‌آموزان کمک کند.

کلیدواژه‌ها: حرف واو، واو عامل، واو غیر عامل، معانی واو.

مقدمه

کلام یا جمله از دو کلمه یا بیشتر ترکیب یافته است. اگر کلماتی بدون هیچ ارتباطی کنار هم قرار گیرند، هر یک به خودی خود یک کلمه به حساب می‌آید و جمله یا کلامی تشکیل نمی‌شوند. آنچه میان واژگان ارتباط برقرار می‌کند تا کلامی واحد را تشکیل دهد همان حروف هستند، مثلاً زمانی که می‌گوییم:

«أنا كَتَبْتُ قَلَمًا»

هیچ‌گونه ارتباطی میان این سه کلمه به چشم نمی‌خورد و این کلمات معنای خاصی را هم افاده نمی‌کنند. اما زمانی که می‌گوییم:

«كَتَبْتُ بِالْقَلَمِ»

کلام واحدی تشکیل می‌شود که اجزای آن در عین حال کها هم ارتباط دارند معنایی را هم می‌رسانند. و این ارتباط و وحدت کلامی به دلیل حروف «باء و أل» حاصل شده است. در اینجا درست است گفته شود: حروف عامل برقراری رابطه میان واژگان مستقل و در نتیجه تشکیل دهنده کلام واحد و موجب وحدت واژگان گوناگون هستند. طبق تعریف حرف، کلمه‌ای است که به خودی خود بر معنایی دلالت نمی‌کند، بلکه فقط بر معنایی در غیر خود - پس از قرار گرفتن در جمله - صرف نظر از زمان دلالت می‌کند.

حرف بر دو نوع است:

۱. عامل: یعنی حرفی که در مابعد خود عمل می‌کند و عمل جر یا نصب یا جزم را انجام می‌دهد، مانند: حروف ناصبه، حروف جازمه، حروف جر، حروف نصب و حروف رفع (لای نفی جنس - حروف مشبهه بالفعل).

۲. **غیر عامل یا مهمل:** یعنی حرفی که در مابعد خود عمل نمی‌کند، مثل: بعضی ادوات استفهام (أ - هل)، حروف نفی (ما - لا)، حروف استقبال (سَ - سَوْفَ)، حروف تأکید ([به جز إِنَّ]: قَدْ - لَ - نون تأکید)، («ما»ی کافه)، حرف نداء (یا)، حرف استثنای (إِلَّا) در استثنای مفرغ، حروف عطف، («واو» حالیه)، «ها»ی تنبیه در (أَيْهَا و أَيْتَهَا)، حروفی از قبیل: (أَمَّا - لَوْلَا - قَدْ - لَوْ - نَعَمْ).

حروف یا از یک، دو یا سه حرف تشکیل می‌شوند، مانند برخی از حروف جر (باء - فی - إلی...) و یا چهار حرفی‌اند مانند: «لَعَلَّ» اما بیشتر از پنج تا نمی‌شوند لذا حرفی مانند «لَكِنَّ» که الف پس از لام نوشته نمی‌شود و تنها، خوانده می‌شود نیز چهار حرف به شمار می‌آید. (النحو الوافی، ۱/۶۶-۶۵)

از میان این حروف حرف واو دارای جایگاه ویژه‌ای است، زیرا انواع مختلفی را در بر دارد که هر یک از آن‌ها به جمله معانی متفاوتی می‌بخشد.

حرف واو و انواع آن

«واو» که بیست و پنجمین حرف از حروف هجا می‌باشد، انواع و معانی مختلفی دارد که بسیار شبیه به یکدیگرند طوری که گاه به دلیل این شباهت از نظر نقش اشتباه گرفته می‌شوند، لذا ما انواع مختلف آن را با توجه به تأثیری که در مابعدشان می‌گذارند به شرح زیر دسته‌بندی می‌کنیم:

۱. واو عامل

الف. واو قسم

ب. واو رُبِّ

ج. واو معیت:

۱. واوی که بر مضارع داخل می‌شود:

• بر اسم صریح عطف می‌شود

• بر اسم مؤول عطف می‌شود

۲. واوی که بر اسم داخل می‌شود و آن مفعول معه نامیده می‌شود.

۲. واو غیر عامل

الف. واو عطف

ب. واو إستیناف

ج. واو حال

- د. واو زائده
 هـ واو لصوق
 و. واو علامت رفع در جمع مذکر سالم و اسماء سته (واو جمع)
 ز. واو ثمانیه

۱. واو عامل

الف. واو قسم (این واو از حروف جر به‌شمار می‌آید)

واو قسم، زمانی که به منزله «باء و تاء قسم» باشد مجرور کننده اسم است (الرمانی النحوی، ص ۳۶)، و بر سر ضمیر نمی‌آید، لذا گفته نمی‌شود «وک» بلکه گفته می‌شود: «والله، والشمس» (لجنة تنظیم الكتب الدراسیه، ۲۳۰)، مانند: (والله إنَّ الكافرَ هالکٌ) (والله إنَّ المؤمنَ لَفی نعیم).

جایز است واو قسم به تنهایی حذف شود در حالی که اسم مجرور در حال جر باقی بماند، به شرط اینکه این حذف فقط در لفظ جلاله «الله» باشد مانند (الله لِأَسَاعِدَنَّ الضعیفَ)، که در اصل بوده: والله. (حسن، ۲ / ۴۶۴)

واو قسم فقط بر اسم ظاهر وارد می‌شود و متعلق به محذوف [= اقسام] می‌باشد، مانند آیه شریفه: والقرآنِ الحکیم (یس: ۳، ۳۶)، و اگر همراه آن واو دیگری بیاید واو عطف محسوب می‌شود؛ مثال: والتینِ والزیتونِ (التین: ۲، ۹۵). پس، واو دوم، واو عطف است نه قسم. (ابن هشام، ۱۹۷۹، ۴۷۳).

ب. واو رُبِّ

رُبِّ حرفی است که اسم نکره بعد از خود را مجرور می‌کند، مثل: رُبِّ رَجُلٍ عالمٍ لقیثٌ. از مشخصه‌های رُبِّ این است که: ۱. در اول جمله می‌آید. ۲. فقط به اسم‌های نکره جر می‌دهد. ۳. معادل فارسی آن «چه بسا» است.

(رُبِّ قَوْلٍ أَفْذُ مِنْ صَوْلٍ): چه بسا گفتاری مؤثرتر از جمله باشد.

حذف «رُبِّ» به شرط باقی ماندن عملش جایز است، و این حذف بعد از «واو» و «فاء» و «بل» قیاسی می‌باشد، این حذف بعد از «واو» بسیار رایج است، بعد از «فاء» هم زیاد می‌آید ولی بعد از «بل» کمتر از دو حرف دیگر می‌آید، مانند این مصراع:

وَ جَانِبٍ مِنَ الثَّرَى يُدْعَى الْوَطْنَ^۱ که در اصل: (وَ رُبِّ جَانِبٍ) بوده.

و هر یک از این حروف «عوض از رُبِّ» یا نائب از آن نامیده می‌شوند، زیرا دلالت بر رُبِّ می‌کنند. این حروف [مانند دیگر حروف] مبنی می‌باشند که در نتیجه محلی از اعراب

هم ندارند، و اسم مجرور بعد از آن‌ها مجرور به «رُبَّ» محذوف می‌باشد. (حسن، ۲ / ۴۸۸).
و حرف «واو» که بیشتر از حروف دیگر، عوض از (رُبَّ) می‌آید، مانند رُبَّ فقط بر اسم
نکره وارد می‌شود، و صحیح این است که واو (عوض از رُبَّ) حرف عطف به‌شمار می‌آید
و کلمه بعد از آن مجرور به رُبَّ محذوف می‌باشد. (ابن هشام، ۱۹۷۹، ۴۳۷)

مثل این مصراع شاعر عرب، امرؤالقیس:

وليلِ كَمَوْجِ الْبَحْرِ أَرْخَى سُدُولَهُ^۲ (ابن النحاس، ۳۱): که در ترکیب آن گفته می‌شود

واو: واو رب، حرف، مبنی بر فتح، محلی از اعراب ندارد.

لیل: مبتدا، مرفوع به ضمه مقدره بر آخرش به‌خاطر اشتغال محل به حرف جر زائد رُبَّ

که محذوف بعد از واو می‌باشد.

ج. واو معیت

واوی است که به معنای «مع» می‌باشد و اسم بعد از خود را منصوب می‌کند زیرا نقش

مفعول معه دارد.

واوی که مابعدش را منصوب می‌کند به دو نوع تقسیم می‌شود:

۱. واوی که به‌خاطر عطف بر اسم صریح یا مؤول بر سر مضارع منصوب می‌آید، و این

واو به دو شرط عمل می‌کند:

الف. معطوف بر اسم صریح یا مؤول باشد:

وَلَيْسَ عَبَاءَةٌ وَتَقَرَّرَ عَيْنِي

أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ لَيْسِ الشُّفُوفِ^۳

شاهد مثال: نصب تَقَرَّرَ به‌خاطر تقدیر (أَنْ) می‌باشد تا اینکه بر کلمه (لَيْسِ) که مصدر است

عطف شود؛ زیرا مصدر را نمی‌توان بر تَقَرَّرَ که فعل است عطف نمود، پس (أَنْ) محذوف را

در تقدیر گرفتند زیرا (أَنْ) و مابعدش تبدیل به مصدر می‌شود سپس مصدر بر مصدر عطف

می‌گردد و خبر آن دو کلمه (أَحَبُّ) می‌باشد.

ب. بر «واو»، نفی و طلب که شامل امر و نهی و تمنی و استفهام می‌باشد مقدم شود (ابن

هشام، ۱۹۷۹، ۴۷۲) و این واو بر فعل مضارع وارد می‌شود و آن را به «أَنْ» مقدره بعد از خود

(=واو) منصوب می‌کند.

نفی: (لا أُوْرِكُ و تهَجْرُنِي^۴) ← قبل از واو معیت، نفی یعنی «لا أُوْرِكُ» آمده است لذا

تهجرتنی منصوب به (أَنْ) مقدره می‌باشد.

استفهام: (هل تظلمُنِي و أَنْصِفَكَ^۵) ← در این مثال قبل از واو معیت، طلب یعنی «هل»

آمده است.

هرچند عده‌ای این واو را «واو عطف» می‌گویند (الدقر، ۴۳۲) و نحوین کوفی آن را «واو صرف» می‌نامند اما در نصب دادن این واو هیچ یک از نحوین اختلاف نظر ندارند. مثال‌های دیگر:

و لَمَّا يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمُ الصَّابِرِينَ (آل عمران: ۳، ۱۴۲) ← «يعلم» منصوب به آن مقدره پس از واو معیت می‌باشد.

و این مصراع از بیت شاعر:

لَا تَنْهَ عَنِ خُلُقٍ وَتَأْتِي مِثْلَهُ... ← «تأتي» منصوب به (أن) مقدره می‌باشد که به «لاتنه» که فعل نهی، مجزوم به حذف حرف عله می‌باشد عطف شده است. (ابن هشام، ۱۹۷۹، ۴۷۲).

۲. نوع دوم از انواع «واو معیت» همان واوی است که به معنای «مع» می‌باشد و واو مصاحبت، یا واو معیت نامیده می‌شود، و اسم بعد از خود را به‌عنوان مفعول مع منصوب می‌کند.

برای اسمی که مفعول مع واقع می‌شود سه شرط وجود دارد: ۱. زائد باشد و رکن نباشد ۲. پیش از آن جمله‌ای بیاید ۳. «واو» صراحتاً به معنی معیت (همراهی) باشد به‌گونه‌ای که عطف کردن به وسیله آن صحیح نباشد. مانند: سِرْتُ وَ الْجَبَلِ
در سه مورد واو به معنای «مع» است و حرف عطف نیست:
الف. هرگاه قبل از واو، فعل یا شبه فعلی بیاید که کلمه بعد از واو، صلاحیت شرکت در انجام آن فعل را نداشته باشد. مانند:

سَافِرٌ أَخُوكَ وَ الصَّبِيحُ^۷ ← الصبح صلاحیت سفر کردن ندارد، پس مفعول مع است.

هو مسافرٌ واللَّيْلُ^۸ ← (مسافر شبه فعل است) اللَّيْلُ صلاحیت سفر کردن ندارد.

ب. هرگاه «واو»، به‌دنبال ضمیر متصلی باشد که آن ضمیر متصل، به واسطه ضمیر منفصل، تأکید نشده باشد؛ مانند: سَافِرْتُ وَ أَخَاكَ^۹ وَ هَمِچِنِينَ: جِئْنَا وَ إِيَّاهُ.

ج. هرگاه «واو» پس از ضمیر مجرور واقع شده باشد، مانند:

سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ إِخْوَتَهُ^{۱۰} ← از آنجایی که عطف کردن بر ضمیر مجرور بدون تکرار حرف جر جایز نیست پس در اینجا «إخوته» مفعول مع است نه معطوف^{۱۱}. (رشید الشرتونی، ج ۴، ص ۲۹۴)

حق مفعول مع این است که پیش از آن فعل یا شبه فعلی مانند اسم فاعل و دیگر مشتقاتی که همانند فعل خود عمل می‌کنند، بیاید، ولی گاهی پس از «ما»ی استفهامیه و «کیف» استفهامیه «واو»ی می‌آید که اسم بعد از خود را بدون اینکه فعلی در جمله باشد منصوب می‌کند. این اسم منصوب نقش مفعول مع دارد لذا واو معیت نامیده می‌شود، مانند:

مَا أَنْتَ وَ الطَّبِّ^{۱۲}؟ و نیز: كَيْفَ أَنْتَ وَ دَرَسَ النُّحُو؟^{۱۳} (رشید الشرتونی، ج ۴، ص ۲۹۶)

۲. واو غیر عامل

الف. وواعطف

این «واو» فقط به منظور جمع کردن معطوف و معطوف علیه تحت یک حکم و یک اعراب واحد به کار می‌رود.

معنی «واو عطف» اشتراک و جمع میان معنای دو کلمه عطف شده می‌باشد. به طور کلی اگر دو متعاطف مفرد باشند، اسم بر اسم عطف می‌شود، مانند: جاء الوالدُ والِدَةٌ وَحَصَرَ محمودٌ وأحمدٌ، و اگر جمله باشند عطف جمله صورت می‌گیرد، مانند: بدأ العامُّ الدَّرَاسِي وانْتَظَمَ الطُّلابُ فِي الدَّرَاسِيَةِ. (حسن، ۳/ ۵۵۷)

در سه مورد «واو» برای عطف است:

الف. هرگاه «واو» به معنی «مع» (همراهی) نباشد، مانند: جاء زيدٌ وعمروٌ بعده؛ یعنی جاء زيدٌ و جاء عمروٌ بعده، که کلمه «بعده» نشان دهنده عدم همراهی است.

ب. هرگاه «واو» پس از فعلی قرار گیرد که انجام آن تنها از افراد متعدد امکان‌پذیر باشد [یعنی پس از فعل باب تفاعل که برای مشارکت است واقع شود]، مانند: تَخَاصَمَ زيدٌ وعمروٌ^{۱۴}.
ت. هرگاه پیش از «واو» جمله‌ای که دارای فعل یا شبه فعل است نیامده باشد، مانند: كلَّ رجلٍ و مهنتُهُ (رشید الشرتونی، ج ۴، ص ۲۹۵)، که در اصل «كلَّ رجلٍ و مهنتُهُ مقترنان» می‌باشد.

واو، گاهی دو اسم یا بیشتر را در یک فعل جمع می‌کند و اشتراک می‌دهد، مانند: قام زيدٌ وعمروٌ، یعنی از دو اسم زيد و عمرو ایستادن حاصل شد، و گاهی دو فعل یا بیشتر در یک اسم جمع می‌شود، مانند: زيدٌ قامٌ وقعدٌ، یعنی دو فعل از «زيد» حاصل شده، و گاهی مضمون دو جمله یا بیشتر در حصول جمع می‌شود، مانند: قام زيدٌ، وقعد عمروٌ، و مانند: زيدٌ قائمٌ و عمروٌ قاعدٌ. (رضی استرآبادی، ج ۴، ص ۳۸۳)

و امتیاز «واو عطف» از دیگر حروف عطف به شرح زیر است:

۱. همراه شدن با «إما» مانند آیه شریفه: فإِما مَنَّا بَعْدُ وإِما فِدَاءٌ^{۱۵} (محمدص: ۴۷، ۴).
۲. همراه شدن با «لا» هنگامی که قبل از آن نفی بیاید و قصد معیت (همراهی) نداشته باشد، مانند: لا هذا ولا ذاك؛ و مانند آیه کریمه: وَ مَا أَمْوَالِكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ^{۱۶} (سبأ: ۳۷، ۳۴).

و اکثراً «واو» بر منفی عطف نمی‌شود، مگر اینکه بعد از واو حرف «لا»ی نفی – که زائد برای تأکید معنای نفی می‌باشد – به کار رود، مانند: ما جاءني زيد ولا عمرو. (رضی استرآبادی، ۴/ ۳۸۳)

۳. همراه شدنش با «لكن» مثل: قام محمدٌ ولكن عليٌّ جالسٌ. و مثل آیه شریفه: ما كان مُحَمَّدٌ أباً أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ (الاحزاب، ۴۰): واو در این

- جملات، و او عاطفه است «لکن» حرف استدراک است. (پاورقی النحو الوافی، ۵۶۸، ۳).
۴. عطف اعداد عقود بر خرده‌اش (اندی)، نحو: ثلاثة وعشرون.
۵. عطف عام بر خاص، مانند آیه شریفه: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ^{۱۷} (نوح: ۲۸، ۷۱). در اینجا (من، پدر و مادر) خاص هستند که معطوف علیه عام (هر که با ایمان به خانه من داخل شود و همه مردان و زنان با ایمان) واقع شده است.
۶. عطف خاص علی عام، مثل فرموده خداوند: وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ^{۱۸}
- (الأحزاب: ۷، ۳۳). در این آیه (پیغمبران) عام می‌باشد که معطوف علیه (تو و نوح)، که خاص هستند، واقع شده‌اند.
۷. عطف آن چیزی که ضروری است، مثل: إختصم زيدٌ وعمروٌ؛ که اختصم از باب «افتعال» است و دلالت بر «مشارکت» دارد، و این مشارکت حداقل بین دو نفر انجام می‌شود، لذا «عمرو» بر «زید» عطف می‌گردد. و نیز مانند: وَقَفَّ بَيْنَ خَالِدٍ وَ مُحَمَّدٍ.
۸. عطف کلمه‌ای بر مترادفش، مانند آیه شریفه: أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ^{۱۹} (یوسف: ۱۲، ۸۶). که در این آیه بَثٌّ و حزن، یعنی غم و اندوه، هم معنا و مترادفند و به یکدیگر عطف شده‌اند.
۹. عطف بر محذوف زمانی که معمولش باقی بماند، مثل: عَلَفْتُهَا تَبْنًا وَ مَاءً بَارِدًا، که در اصل چنین بوده: عَلَفْتُهَا تَبْنًا وَ سَقَيْتُهَا مَاءً بَارِدًا؛ که واجب است یا «ماء» را مفعول معه بگیریم، یا فعل محذوفی مانند: سَقَيْتُهَا را در تقدیر بگیریم تا معنای جمله درست شود یعنی: «عَلَفْتُهَا تَبْنًا وَ سَقَيْتُهَا مَاءً بَارِدًا» (کاه را به او خوراندند و آب سرد را به او نوشاندند). (رشید الشرتونی، ج ۴، ص ۲۹۵؛ ابن عقیل، ج ۲، ص ۵۴۱)
۱۰. عطف در تحذیر^{۲۰} و إغراء^{۲۱} مانند آیه کریمه: نَاقَةَ اللَّهِ وَ سُقْيَاهَا (الشمس: ۱۳، ۹۱) ← این آیه برای بر حذر داشتن است: (این ناقه آیت خداست، از خدا بترسید و آن را سیراب گردانید)؛ و نیز: إِيَّاكَ وَ الْأَسَدَ ← از شیر بر حذر باش [که در اصل «إِحْذَرُوا نَاقَةَ اللَّهِ، وَ إِيَّاكَ أَحْذَرْ وَ احْذَرِ الْأَسَدَ» بوده است]
- و مثل: المَرْوَةَ وَ النَّجْدَةَ (الدقر، ۴۳۱) ← این جمله برای تشویق کردن (إغراء) به کار رفته است؛ یعنی: بر جوانمردی و کمک رسانی پایبند باش [که در اصل «إِلْزِمِ المَرْوَةَ» بوده]
- گاهی عطف برای ترتیب به کار می‌رود، مثل این آیه که انبیا را به ترتیب نام برده است: أَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطَ (النساء: ۴، ۱۶۳)
۱۱. هرگاه «واو»، به دنبال ضمیر متصلی آمده باشد که آن ضمیر متصل به واسطه ضمیر منفصل تأکید شده باشد، این واو «واو عطف» است، مانند: سافرتُ أنا و أخوك

بنابر قول صحیح‌تر، تنها وقتی می‌توان کلمه‌ای را به ضمیر متصل مرفوع عطف کرد که بین آن ضمیر متصل و معطوف چیزی فاصله شود، مانند: سافرت أنا و أخوک؛ و نیز سافرتُ یومَ الأحد و أخوک

شرط معطوف این است که فقط از لحاظ اعراب، از معطوف^{۲۴} علیه تبعیت کند، اما در سایر موارد، از قبیل معرفه و نکره بودن و مذکر و مؤنث بودن، معطوف و معطوف^{۲۴} علیه می‌توانند متفاوت باشند، مانند: أنت و زید مسافران ← هر دو معرفه‌اند

جاء القاضی و رجلٌ ← «القاضی» معرفه و «رجل» نکره است

جاء عبدالله و مریم ← در مذکر و مؤنث بودن اختلاف دارند.

ب. واو استیناف

«واو»ی است که مابعدش با ماقبلش در معنی یا در نوع و اعراب اختلاف دارد، و مابعدش مرفوع می‌باشد که «واو ابتداء» نیز نامیده می‌شود، مانند:

لَنْبِئِن لَّكُم مَّا نَشَاءُ^{۲۲} (الحج ۵، ۲۲) ← که (نَبِئِن): منصوب، به آن مقدره بعد از لام می‌باشد، اما چون «واو» حرف استیناف و ابتدا است فعل بعدش (نُقِرُّ) مرفوع می‌باشد. و مثل: لا تَأْكُلُ السَّمَكُ و تَشْرَبُ اللَّيْلَةَ فعل ما قبل واو «مجزوم» و ما بعدش «مرفوع» است.

و مانند آیه شریفه: و اتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ (البقره: ۲، ۲۸۲) (ابن هشام، ۱۹۷۹، ۲۷۰).

ج. واو حالیه

این «واو» اختصاص به جمله اسمیه دارد - و مابعدش مرفوع می‌باشد- مانند: جاء زیدٌ والشَّمسُ طالِعَةٌ و «واو ابتداء» نیز نامیده می‌شود. (ابن هشام، ۱۹۷۹، ۴۷۱)

هرگاه حال، جمله اسمیه باشد به وسیله «واو» به ذوالحال ربط داده می‌شود و یا به وسیله «ضمیر» و یا به وسیله «واو و ضمیر» با هم. اما ارتباط حال با ذوالحال به وسیله «واو»، در دو مورد واجب است:

۱. هرگاه جمله حالیه، خالی از ضمیری باشد که آن را به ذوالحال ربط دهد، مانند: سهرتُ و النَّاسُ نائمون^{۲۳}

۲. هرگاه جمله حالیه، با ضمیری که به ذوالحال بر می‌گردد شروع شده باشد، مانند: تُكَلِّمُ الخَطِيبُ و هو واقف^{۲۴} ← جمله حالیه (و هو واقف) با ضمیر «هو» آغاز شده است.

حذف کردن «واو» از جمله حالیه‌ای که رابط آن «واو» است این تصور را به ذهن می‌آورد که جمله پس از واو، یک جمله مستقل بوده که هیچ ارتباطی به ما قبل خود ندارد و دیگر از قبیل جمله حالیه‌ای که بیانگر حالت مخاطب به هنگام تکلم باشد نخواهد بود.

د. واو زائده^{۲۵}

«واو»ی است که داخل شدن یا نشدنش بر جمله تأثیری نمی‌گذارد: حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا^{۲۶} (الزمر: ۳۹، ۷۳) که به دلیل آیه شریفه سوره زمر می‌فهمیم که این «واو» زائد است: وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا^{۲۷} (الزمر ۳۹: ۷۱) (ابن هشام، ۱۹۷۹، ۴۷۳)

[هر چند از نظر برخی مفسران معنای این دو آیه با بودن و نبودن «واو» تفاوت فاحشی با یکدیگر دارند]

همچنان‌که این «واو» در اسم (عمرو) به جز در حالت نصب نیز اضافه می‌شود، و نیز در: أُولُو، أُولَات.

و در اسم‌های اشارهٔ أولاءِ أولی و أولئک می‌آید اما خوانده نمی‌شود. لازم به تذکر است که به «واو زائد» در (عمرو) «واو فصل» گفته می‌شود زیرا میان «عَمْرٍ وَّعَمْرٍ» جدایی می‌اندازد.

مانند این مصراع:

يَالَيْتَ أُمَّ الْعَمْرٍو كَانَتْ صَاحِبِي^{۲۸}

(هامش الانصاف فی مسائل الخلاف، ۳۱۶/۱)

ه. واو لصوق

«واو» زائدی است که به جملهٔ صفت ملحق می‌شود تا آن را به جملهٔ موصوف ارتباط دهد، اعراب این «واو»: حرف زائد مبنی بر فتح می‌باشد که محلی از اعراب ندارد. مانند این بیت:

فِيَا لِلنَّاسِ كَيْفَ غَلَبَتْ نَفْسِي

علی شیء و یُكْرِهُهُ ضَمِيرِي^{۲۹} ← واو: حرف زائد مبنی بر فتح محلی از اعراب ندارد و صفت را بر موصوفش متصل می‌کند و تأثیری بر ما بعدش ندارد.

و جملهٔ فعلیه (بُكْرِهُهُ ضَمِيرِي): محلاً مجرور و صفت (شیء) می‌باشد، در اینجا «واو لصوق» بر جمله فعلیه داخل شده است.

و گاهی این «واو» بر جمله اسمیه داخل می‌شود مانند آیه شریفه: وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ (البقره: ۲۱۶) (حسن، ۴۷۹/۳) ← جملهٔ اسمیه هو خیرٌ لکم: محلاً مجرور، صفت (شئیاً) می‌باشد در اینجا «واو لصوق» بر جمله اسمیه داخل شده است.

و. «واو»ی که در جمع مذکر سالم و اسماء سته علامت رفع است.

اسم‌های زیر می‌توانند با «واو» جمع مذکر بسته شوند:

الف. عَمَلَمِي (اسم خاص) که شرایط زیر را داشته باشد:

۱. مذکر باشد.

۲. عاقل باشد.

۳. بدون علامت تأنیث باشد.

۴. مرکب نباشد.

مانند: (محمد ← محمدون)

پس اگر علم نباشد با «واو» جمع بسته نمی‌شود، لذا جمع رجل ← رَجُلُونَ نمی‌شود؛ ولی اگر مصغّر شود این جمع بستن با «واو» امکان‌پذیر می‌شود، مانند: رَجِيل ← رَجِيلُونَ زیرا اسم با مصغّر شدن تبدیل به وصف می‌گردد. (ابن عقیل، ج ۱، ص ۶۱)

ب. اسم منسوب (وصف عاقل باشد): ایرانی ← ایرانیون

ت. اسم مشتقی باشد که شرایط زیر را دارد:

۱. مذکر باشد.

۲. بدون علامت تأنیث باشد.

۳. وصف عاقل باشد.

۴. از باب (أَفْعَلَ فَعْلَاءً) نباشد.

۵. از باب (فَعْلَانِ فَعْلَى) نباشد.

مانند: کافر ← کافرون، أشجع ← أشجعون

و مانند آیات کریمه: وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ (البقره ۲: ۱۳۹) وَ قَتَلَ الْخَرَّاصُونَ (الذاریات ۵۱: ۱۰).

منظور از اسماء سته شش اسمی است که معرّب به حروف می‌باشند، یعنی با «واو» مرفوع، و با «الف» منصوب، و با «باء» مجرور می‌شوند، که این اسم‌ها عبارت‌اند از: أب، أخ، حَم، هَن، فو، و ذو، مانند: مررتُ بذی فضلٍ ← که ذی: مجرور به حرف جر است و علامت جرّش، یاء.

و مانند این آیات شریفه: وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ (القصص: ۲۸، ۲۳) وَ وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا

(الکهف: ۱۸، ۸۲).

ز. واو ثمانیه

«واو»ی است که اغلب بر معدود هشتم وارد می‌شود تا آن را بر ماقبلش عطف کند، و

این هشتمین کلمه با مورد قبلش در بعضی صفات تفاوت دارد، مانند:

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّكَعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ
عَنِ الْمُنْكَرِ^{۳۰}

(التوبة: ۹، ۱۱۲) ← در این آیه نهی از منکر با قبلش یعنی امر به معروف متفاوت است.

عَسَىٰ رَبُّهُ إِن طَلَّقَنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا^۳ (التحریم: ۵، ۶۶) ← در این آیه زنان باکره به وسیله «او او ثمانیه» به هفت صفات زنان عطف شده که با مورد قبلی اش یعنی زنان شوهردار فرق دارد.

و این او مانند او عطف عمل می‌کند و اعراب قبل و بعد او مانند هم می‌باشد.

نتیجه

حرف او ظاهراً به منظور جمع کردن معطوف و معطوف علیه تحت یک حکم به کار می‌رود، و بیانگر این است که حکم معطوف علیه با معطوف یکسان است، ولی این حرف با انواع مختلفش توجه خواننده قواعد زبان عربی را به خود جلب کرده و او را کنجکاو به یافتن نقش‌های مختلفی که او به کلمه بعد از خود می‌دهد می‌کند.

او عامل، هم در اعراب و هم در ترجمه جمله را دگرگون می‌کند، و اعراب معطوف علیه با معطوف به همراه این او متفاوت می‌باشد، و معانی مختلفی غیر از «و» دارد، مانند با، چه بسا، به‌خدا قسم، ولی اغلب او غیر عامل هیچ تأثیری در جمله، چه در اعراب و چه در معنای جمله، نمی‌گذارد و همان معنای «و» را دارد، و فقط جهت گردآوردن جمله تحت یک حکم و یک اعراب به کار می‌رود. آنچه باید به آن اعتراف کنیم این است که ابداع صورت‌های جدید حرف او جزء قوانین اصیل صرف و نحو نیست بلکه این ابداع مربوط به ذوق شعرا و نویسندگان است که هر کجا با «او» ای مواجه شدند که نمی‌توانند آن را در دسته او عطف و جمع مذکر سالم و دیگر صورت‌های رایج «او» قرار دهند برای آن نام و نقش و اعراب جدیدی انتخاب می‌کنند و آن را به مخاطب عربی آموزش می‌دهند، مانند: *ولیلِ كموج البحر أُرخی سدوله.*

نتایج این پژوهش می‌تواند به مؤلفان محترم کتاب‌های درسی قرآن و عربی در دست‌بندی منظم و منطقی آموزش معانی حرف «او» و انواع آن، احتراز از به‌کارگیری جابه‌جای آن و استعمال دقیق و ارائه مثال‌های مناسب آن کمک کند. همچنین معلمان را با تفاوت استعمال حروف در متون آموزشی آشنا نموده و به ایشان در آموزش آسان و روان قواعد به دانش‌آموزان کمک کند.

منابع

القرآن الكريم

ابن النحاس ، ابو جعفر احمد بن محمد. (بی تا). شرح القصائد المشهورات . بيروت: دار الكتب العلمیة والنشر.

ابن عقيل ، بهاء الدين عبدالله. (١٩٦٤) ، شرح ابن عقيل . طهران: ناصر خسرو.

ابن هشام ، جمال الدين بن يوسف. (بی تا). شرح شذور الذهب في معرفة كلام العرب .

ابن هشام ، جمال الدين بن يوسف. (١٩٧٩). معنى اللبيب. بيروت: مازن المبارك، محمد علي حمدالله

الأنبأرى ، كمال الدين ابو البركات ، (بی تا). الانصاف في مسائل الخلاف. مصر: دار إحياء التراث العربی.

الترجمان ، عباس. (١٤٠٤). معانی حروف المعانی عند ابن هشام والرماني. طهران: مؤسسه الأعلمی.

حسن ، عباس. (١٤٠٤). النحو الوافي. مصر: دارالمعارف .

رضی استرآبادی. (١٩٧٨). شرح الرضی علی الکافیة، جامعه قاریونس.

الرماني النحوي، أبي الحسن علي بن عيسى. (٢٠٠٥). معانی الحروف. عرفان بن سليم العشا حسونه الدمشقی،

المكتبة العصرية.

الشرتوني، رشيد. (١٣٧٢هـ ق) ، مبادئ العربية في الصرف و النحو. تهران: اساطير.

لجنة تنظيم الكتب الدراسية. (١٣٧١). الهداية في النحو. قم: المجمع العلمی الاسلامی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نویس

۱. چه بسا گوشه ای از خاک وطن را می‌خواند.
۲. و چه بسا شبی که مانند موج دریا پرده‌هایش را انداخته.
۳. پوشیدن یک عبا و روشنی چشم من، در نزد من محبوبتر است از پوشیدن لباسهای فاخر.
۴. به دیدارت نمی‌آیم همزمان با اینکه از من دوری می‌کنی.
۵. آیا به من ظلم می‌کنی همزمان با اینکه با تو انصاف به خرج می‌دهم.
۶. از اخلاقی نهی نکن که مانند آن اخلاق را خودت داری.
۷. برادرت به همراه صبح سفر کرد.
۸. او با شب سفر می‌کند.
۹. حال آنکه اگر ضمیر منفصل ذکر می‌شد باید عطف صورت می‌گرفت و مفعول معه در کار نبود و در آن حالت می‌گفتیم (سافرتُ انا و أخوک).
۱۰. بر او با دوستانش سلام کردم.
۱۱. و اگر حرف عطف بود جمله باید چنین می‌شد: سلمتُ علیه و علی إخوته.
۱۲. تو را با پزشکی چه کار؟
۱۳. تو با درس نحو چه می‌کنی؟
۱۴. زید و عمر با یکدیگر دشمنی کردند (تخاصم همیشه بین دو نفر یا بیشتر رخ می‌دهد).
۱۵. یا بر آنان منت نهید، یا از آنان فدیة و عوض بگیرید.
۱۶. و اموال و فرزندانان چیزهایی نیستند که شما را نزد ما مقرب کنند.
۱۷. بار الهی، مرا و پدر و مادر من و هر که با ایمان به خانه من داخل شود و همه مردان و زنان با ایمان عالم را ببخش و بیامرز.
۱۸. و هنگامیکه گرفتیم از پیغمبران پیمانشان را و از تو و از نوح.
۱۹. شکایت غم و اندوه خویش را فقط بخدا می‌برم.
۲۰. تحذیر، یعنی آگاه کردن مخاطب بر امری نامطلوب تا از آن دوری کند، مثل: "إِيَّاكَ وَالشَّرَّ" (از شر برحذر باش).
۲۱. إغراء، یعنی آگاه کردن مخاطب بر امری مطلوب تا آن را انجام دهد، مثل "الوفاء" (به وفا پایبند باش).
۲۲. تا قدرت خود را برایتان آشکار کنیم و هر چه را خواهیم در رحمها نگه می‌داریم.
۲۳. شب را بیدار ماندم درحالی که مردم خواب بودند.
۲۴. خطیب صحبت کرد در حالیکه ایستاده بود.
۲۵. زائد به معنای زیاد کننده معناست نه به معنای حشو و زیادی.
۲۶. چون به بهشت برسند درهایش گشوده شود.
۲۷. و کافران را گروه گروه به جهنم برانند. چون به جهنم رسند درهایش گشوده شود.
۲۸. ای کاش ام‌عمرو دوست من بود.
۲۹. ای مردم چگونه نفسم بر چیزی غلبه کرد که وجدانم از آن بیزار است.
۳۰. توبه‌کنندگانند، پرستندگانند، ستاینده‌اند، روزه‌دارانند، رکوع‌کنندگانند، سجده‌کنندگانند، امرکنندگان به معروف و نهی‌کنندگان از منکرند.
۳۱. زنان مؤمن زنان همیشه مطیع زنان توبه‌کار زنان عابده زنان روزه‌دار زنان شوهر دیده و زنان باکره.